

# دکتر مصدق نخست وکیل و نخست وزیر را بشناسید

آن چه در پی می آید مقاله ای است با عنوان "دکتر مصدق نخست وکیل و نخست وزیر را بشناسید" که در سال ۱۳۳۰ به قلم علی اصغر امیرانی مدیر مسؤول مجله خواندنی ها و از مخالفان دکتر محمد مصدق، در هفتاد و دومین شماره این مجله به چاپ رسیده است. آقای سید محمد جعفر رکنی که این مطلب را برای نشریه ارسال کرده، در مقدمه می نویسد: حقیر در مطالعه متون، مجلات و روزنامه ها، مقالات و کتب ۱۳۳۰ خورشیدی به بعد که زمامداری دکتر مصدق شروع و به پایان می رسد، به این حقیقت رسیده ام که اغلب نویسندگان وابسته به قدرتهای خارجی با دکتر مصدق کینه و دشمنی داشته اند و از همین راه به خوبی می توان دریافت که دکتر نیز با بیگانگان سر و سری نداشته است و به علت همین عدم سازش با ابرقدرت ها بود که سرنگونش کردند. خود آن ها می گفتند "در معامله بر سر منافع مردمش مصدق چون کوه سخت و چون آتشفشان سوزاننده است." در این مقاله، امیرانی ضمن معرفی دکتر مصدق با نیش قلم می کوشد با مخفی کردن کینه خود، دکتر را بیازارد.

سال ها قبل از جنگ جهانی اول جوان لاغر اندامی به نام محمدخان با کلاه مقوایی و سرداری در میان دانشجویان فرانسوی به تحصیل حقوق مشغول بود چون تند حرف می زد و زود عصبانی می شد و از راه راست منحرف نمی گشت، فرانسوی ها به وی علاقه خاصی ابراز می کردند، این شباهت نام وی با نام (پیغمبر اسلام ص) باعث شده بود که بارها از طرف شاگردان همکلاس به دادن توضیحاتی درباره دین حضرت محمد (ص) و آیین اسلام مجبور می گشت. از آن روزها اطرافیان این جوانک لاغر اندام دانستند (مسیو موهامد) که همان (آقای محمد) باشد جوانی متدین و مسلمان است، امروز هم (سال ۱۳۳۰) اگر شما به منزل دکتر مصدق بروید تصدیق می کنید با آن که او از فرنگ برگشته ولی از مسلمانی برنگشته است.

محمدخان چون دکترای حقوق گرفت به ایران برگشت و بلافاصله جزو جوان ترین وزیران یعنی وزیر دادگستری شد.

دوبار دکتر مصدق در نمایندگی مجلس گرفتار مشکل سن شده است، یکی زمانی که از فرنگ آمد و هنوز سی سال نداشت و به وکالت مجلس انتخاب شد، یکی هم پارسال (این نوشته مربوط به سال ۱۳۳۰ می باشد) که عده ای شایع ساخته بودند دکتر مصدق از هفتادسال بیشتر دارد و راه ورود به مجلس بر وی بسته شده است. بار اول دکتر که حرف مخالفین را درست دانست ترک نمایندگی کرد و برای ادامه تحصیلات دوباره به فرنگ رفت، در دوره اخیر که ادعای مخالفین دروغ بود دکتر رونوشت شناسنامه



خود را به انجمن نظارت انتخابات ارایه داد و زبان مخالفین را ابا مشت منطق بست.

دکتر مصدق با آن که دکتر حقوق است بیماری جامعه را بیش از یک پزشک تشخیص می دهد به همین جهت است که هر کس از هر جا میوس می شود به خانه او پناه می برد.

روزی که او به مجلس می رفت روزنامه ها نوشتند: "پدر ملت به خانه ملت رفت" درحقیقت صاحبخانه به خانه وارد می شد، دکتر مصدق در خرج بیت المال طبیعی ممسک دارد و در معاشرت عادی قلبی رؤف و مهربان، از این دو حسن دکتر مصدق داستان ها نقل می کنند، از طبع رقیق و حساس دکتر این بس که هر فردی با شرح یک حادثه غم انگیز می تواند دکتر را در اشکباری با خود شریک سازد، گاهی اوقات که پای عشق وطن و مصالح میهن در کار باشد دکتر جسارت عجیبی پیدا می کند و یک تنه به جنگ "اشقیا" می رود.

تاریخ نام سه عمل جسارت آمیز دکتر را فراموش نخواهد کرد. یکی نطق وطن پرستانه و شدید دکتر در مجلس، روزی که می خواستند احمدشاه را از سلطنت خلع کنند، دیگر طرح عجیب دکتر در ممنوعیت وزرا در مذاکره نفت با خارجی ها در محیط وحشتناکی که درست کرده بودند، سوم یادداشت شدیداللحن دکتر در دوره پانزدهم زمانی که مجلس می خواست قرارداد نفتی گس - گلشائیان را تصویب کند.

منطق دکتر قوی است، اما با همه اوصاف در موارد عادی سخت محافظه کار است، دکتر دو صفت مشخص و مخالف دارد که همان شجاعت فراوان و محافظه کاری شدید است. این هم از عجایب اخلاق دکتر محمد مصدق پیشوای جبهه ملی است که در جبهه ملی او را (پیشوا) یا (پدر ملت) صدا می زنند، دکتر از آن پیشوایانی است که امکان ندارد مانند هیتلر دیکتاتور شود زیرا در همه حال به زیردستان و دوستان اهمیت می دهد. روزی که در مجلس چهاردهم می خواست بر علیه سیدضیا و اعتبارنامه اش نطق کند، عینکش را فراموش کرده بود. پی عینک می گشت که سیدضیا عینک خود را به دکتر داد و دکتر در همان حال که عینک سید را بر چشم داشت علل مخالفت خود را با طرح اعتبارنامه سیدضیا بیان کرد.

دکتر مصدق مدت ها در زندان بیرجند به سر می برده بر اثر کوشش و فعالیت قریه احمدآباد را که بین راه تهران و قزوین است بسیار مدرن و باسلیقه درست کرده است، دکتر در رسیدگی به حساب شرکت نفت "مورا" از ماست می کشد. در دوره چهاردهم طوری به حساب شرکت نفت رسیدگی کرد که اولیاء شرکت دهانشان از حساب سازی دکتر بازماند ولی دکتر می گوید این حساب سازی نیست، اولیاء شرکت قیاس به نفس می کنند!

دکتر مصدق قیافه ای آرام و حالتی متین دارد، یک پسر وی مهندس احمد مصدق معاون وزارت راه است و پسر دیگرش (دکتر غلامحسین مصدق) رییس مریمبخانه نجمیه می باشد، دکتر در سیاست موازنه، دیپلمات عجیبی است که مانند مستوفی الممالک ضرب المثل است؛ اگر روزی بر علیه شرکت نفت انگلیس حرفی بزند فردا حرف زدن را درباره شیلات شمال فراموش نمی کند.

دشمنانش خیلی خواستند به او وصله ای بچسبانند که با خارجی ها



شباهت نام وی با نام (پیغمبر اسلام "ص") باعث شده بود که بارها از طرف شاگردان همکلاس به دادن توضیحاتی درباره دین حضرت محمد (ص) و آیین اسلام مجبور می گشت. از آن روزها اطرافیان این جوانک لاغر اندام دانستند (مسیو موهامد) که همان (آقای محمد) باشد جوانی متدین و مسلمان است، امروز هم [سال ۱۳۳۰] اگر شما به منزل دکتر مصدق بروید تصدیق می کنید با آن که او از فرنگ برگشته ولی از مسلمانی برنگشته است.

دشمنانش خیلی خواستند به او وصله ای بچسبانند که با خارجی ها هماهنگی سیاسی دارد اما توفیقی نیافتند.



هماهنگی سیاسی دارد اما توفیقی نیافتند، در جبهه ملی هم اگر اختلافی بروز کند همه برابر دکتر تسلیمند زیرا معتقدند که او خوب فکر می کند و با منطق حرف می زند، روزی که اعتبارنامه اش را در دوره اول مجلس به علت صغر سن رد کردند عصبانی شد و یک سر رفت پاریس تا تحصیلات خود را پایان دهد، در پاریس و سویس تحصیلات دکترای حقوق نمود و به محض این که شیپور جنگ اول جهانی را زدند راه تهران را پیش گرفت.

در زمان رضاشاه به علت مخالفت با حکومت دیکتاتوری یازده سال کارش کشاورزی در احمدآباد بود و باطناً در زندان شخصی زندگی می کرد. دکتر مصدق با رضاشاه، دکتر میلسپو (مشاور مالی آمریکایی دولت ایران)، سهیلی، تدین، صدر، قوام و سیدضیا مبارزه سیاسی نمود. گاهی شکست خورده ولی غالباً فاتح گردیده است، در دوره ششم که رضاشاه به سلطنت رسید تنها کسی که سوگند وفاداری یاد نکرد، او بود کفاره این گناه آن شد که سال ها در بیرجند زندانی گردید.

نیرنگ سیاسی که سابقاً دکتر مصدق در مجلس به کار می برد این بود که به نام موافق خود را پشت تریبون می رساند، سپس آن چه دلش می خواست در لافاه موافقت مخالفت می کرد، همه دیدند که آن بازار دیری نپایید و این مرد صادق سالم جست.

دکتر مصدق طی صدمات مختلف قدری شنوایی گوشش کم شده است به همین لحاظ باید با پیشوا بلندتر صحبت کرد. گاهی اوقات هم پیشوا مصلحتی سخنان شما را نمی شنود. با آن که دکتر خودش در مجلس گفت: 'من در خانواده ای اشرافی به دنیا آمده و بزرگ شده ام چطور می شود که کمونیست شوم.' مع الوصف دکتر مصدق سمبل طرفدار سرسخت طبقه سوم شناخته شده، آن طبقه ای که هنوز (تا آن زمان) کمونیست نشده و میل دارد آزاد فکر کند و در دموکراسی سرمایه داری پرورش یابد.

پیشوای ۷۱ ساله جبهه ملی به سبک چرچیل که در سال ۱۹۴۰ پشت تریبون مجلس عوام انگلیس گفت: (من در برابر آلمان جز اشک خون چیزی ندارم که بریزم) همواره می گوید من برای مردم بدبخت ایران چیزی جز (اشک) ندارم که نثار کنم، همان (اشکی) که تنها بزرگترین کالای صادراتی چشمان ضعیف مصدق است.

این سومین بار است که مجلس برای زمامداری به او رأی تمایل داده است، آن هم در چنین موقع بحرانی که حسین علا معتقد است: 'فشار مسؤلیت بسیار سنگین و باید فردی مورد تمایل قاطبه ملت زمامدار باشد، زمامدار کشور شده است.'



**تاریخ نام سه عمل جسارت آمیز دکتر را**

**فراموش نخواهد کرد. یکی نطق وطن**

**پرستانه و شدید دکتر در مجلس، روزی که**

**می خواستند احمدشاه را از سلطنت خلع**

**کنند، دیگر طرح عجیب دکتر در ممنوعیت**

**وزرا در مذاکره نفت با خارجی ها در محیط**

**وحشتناکی که درست کرده بودند، سوم**

**یادداشت شدیدالحن دکتر در دوره پانزدهم**

**زمانی که مجلس می خواست قرارداد نفتی**

**گس - گلشائیان را تصویب کند.**

**در زمان رضاشاه به علت مخالفت با حکومت**

**دیکتاتوری یازده سال کارش کشاورزی در**

**احمدآباد بود و باطناً در زندان شخصی**

**زندگی می کرد.**